

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصِيرَةٍ

مجلس صد و سوم

سید محمد حسن طهرانی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على سيّدنا و نبينا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنه على أعدائهم أجمعين

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا * قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أُخِّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحَنِّنَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا الإسراء، 61 و 62 در جلسه گذشته خدمت دوستان عرض شد که امام صادق علیه السّلام به «عنوان» می فرمایند: کسی را که خداوند توفیق بدهد به این سه مطلب برسد:

- اینکه تدبیر امور خود را به خداوند بسپارد.

- اینکه مایملک برای خود نبیند.

- اشتغالش و آنچه که از تکالیف با او سروکار دارد در راستای اطاعت از اوامر الهی باشد، از خودش چیزی قاطی و خلط نکند و آن کلام الهی را با منویات خودش رنگ نزند و نقاشی نکند.

بعد امام علیه السلام می فرمایند: اگر این طور شد هَانْ عَلَیْهِ الدُّنْيَا وِ ابْلِیسُ وِ الْخَلْقُ؛^۱ دنیا، شیطان و مردم، مردم دنیا دیگر نمی توانند او را بفریبند و گول دنیا و شیطان و مردم را نمی خورد و سرش کلاه نمی رود.

در جلسات گذشته راجع به فلسفه خلقت شیطان تا حدودی مطلب به عرض رفقا و دوستان رسید. صحبت به اینجا رسید که شیطان برای رشد و تکامل انسان است و اگر شیطان نبود انسان به مرتبه رشد و تکامل نمی رسید. این یک نکته ای است که بسیاری از افراد از این مسئله غافل هستند و همیشه به شیطان به یک دید ترس و دلهره و خوف و خشیت و نگرانی نگاه می کنند و به عنوان یک پدیده ای است که تنها کاری که در عالم خلقت از او بر می آید عبارت از جنبه سلبی و جنبه منفی در این عالم است مانند یک میکروب. فرض کنید که یک میکروب وبائی در اینجا قرار دارد، چطور یک شخص وبائی در اطاقی آمده یک مرتبه همه فرار می کنند از اطاق بیرون می روند، چون این یک پدیده منفی است اگر بیایی و بنشینی با او صحبت کنی سرایت می کند و این شوخی بردار هم نیست.

یا فرض کنید که یک ویروس خطرناکی که ممکن است در هوا سرایت کند؛ در این قضیه ای که چندی پیش در بعضی از ممالک اتفاق افتاده بود یک مرتبه دیدید که چه خوف و هراسی در دل همه دنیا پیش آمد که عجیب! این یک پدیده جدیدی آمده تا به حال هم کسی از آن خبر نداشته، حالا این دیگر چه موجودی است که خدا انداخته به جان ما که در عرض چند روز فرد را نابود می کند و تلف می کند؟! مردم هم به شیطان با این دید نگاه می کنند: یک میکروب خطرناک، یک میکروب وبائی، یک ویروس مهلک، یک پدیده منفی که اصلاً نمی دانیم خدا در جهان آفرینش چرا این را به وجود آورد، اگر از اوّل به وجود نمی آورد چه ایرادی داشت، اگر از اوّل خدا شیطان را خلق نمی کرد به کجای خدایی اش بر می خورد؟! اگر از اوّل این شیطان به این کیفیت نبود ...

^۱ . بحار الانوار، (طبع حروفی مطبوعه حیدری) ج ۱، ص ۲۲۶ تا ص ۲۴۲

اشکالاتی که در بین متکلمین و غیره مطرح شده بر این اساس دور می‌زند که خدا از خدائیتش چه کم می‌شد که حالا بیاید در کنار موجودات یک موجودی را هم به نام شیطان خلق کند. این جنبه منفی.

البته در اینکه شیطان اغوا می‌کند حرفی نیست، در اینکه وسوسه می‌کند حرفی نیست و همه ما به خوبی از شرح و احوال این بزرگوار اطلاع داریم که کار و مأموریت ایشان چیست، حالا یا مأموریت را سر خود انجام می‌دهد یا از طرف خدا مأمور است؛ حالا به او کاری نداریم. ولی علی‌کل‌حال مأموریت یک میکروب یک مأموریت تخریبی است، یک مأموریت تهاجمی است هیچ‌وقت میکروب نمی‌آید در بدن و به صلاح جهاز هاضمه و سیستم دفاعی بدن بخواهد کمک کند؛ همیشه می‌خواهد از بین ببرد. ویروس یک موجود و یک پدیده‌ای است که سلامتی و صحت انسان را تهدید می‌کند.

در اینکه شیطان یک همچنین کاری را انجام می‌دهد همه ما، تک‌تک افرادی که در اینجا نشسته‌ایم به خوبی به این مسئله واقفیم که کار شیطان دور کردن انسان از تقرّب به پروردگار است. عمل خیر می‌خواهد انجام بدهد همان موقعی که می‌خواهد انجام بدهد یک خطور در مغز می‌کند، این خطور را که می‌آورد؟ ایشان می‌آورد، هان. می‌خواهد یک دستگیری کند، همین که می‌خواهد دستگیری کند یک دفعه جهات مختلف در ذهن می‌آید. خب حالا که این دستگیری را می‌خواهی بکنی چقدر برای تو تمام می‌شود؟ حالا این به کجا برمی‌خورد؟ این چه ارتباطی با تو دارد؟ حالا فرض کنید تو بروی در فلان‌جا به یک منفعت دیگری می‌رسی، حالا کی به کی است ها؟! تا می‌خواهد که یک قدم خیری بردارد یک مرتبه شروع می‌کند ملاحظات مادی و دنیوی را در نظر گرفتن که این چه مسائلی ...

یک فردی را می‌خواهد برای مجلس دعوت کند، مجلسی است مجلس ترحیم است، مجلس طلب مغفرت است. مجلس بزرگداشت یک وقت نگوییدها، بزرگداشت چرند و پرند است! مجالس یعنی مجالس ترحیم، طلب مغفرت، طلب رحمت. بزرگداشت یعنی بزرگ کردن، باد کردن! بادکنک دیدید؟ هان! وقتی در آن فوت می‌کنید چه می‌شود؟ این قدر. باز هم فوت می‌کنید می‌آید بزرگ‌تر می‌شود، هی فوت می‌کنید تا یک حدی که می‌شود این قدر و بعد یک مرتبه می‌ترکد. خیلی بزرگداشت باشد ترکیدن در آن است‌ها قضیه را مواظب باشید. بزرگداشت یعنی باد کردن، خیلی صریح. مرحوم آقا یک مرتبه بزرگداشت نگفتند، ترحیم، اسم به این قشنگی. مجلس طلب مغفرت، مجلس ترحیم، طلب رحمت. بین این بیچاره الآن در قبر با چه مسائلی طرف است به جای اینکه به فکر خودت باشی به فکر آن باش. می‌خواهی خودت را بزرگ کنی او که رفت، او که رفت زیر خاک. صدایش هم دیگر در نمی‌آید. پس بزرگداشت بزرگداشت خودت است نه بزرگداشت او! در این مجلس بزرگداشت می‌گویند منبری بیاید چه منبری‌ای؟ منبری‌ای که هی بیاید باد کند، هی فوت کند به این بادکنک، هی بیاید القاب بگذارد. او در قبر دارد هی بدنش می‌لرزد، آن بالای منبر دارد این را هی می‌برد بالا، می‌گوید بابا من این قدر هم بالا نیستم که تو داری من را بالا می‌بری من اینجا هشتم در گروه هیجده‌ام است، دارم یکی یکی حساب پس می‌دهم. آن آقا هی فوت می‌کند، هی باد می‌کند، هی از یال و کوپال و این طناب و از این آهن‌ها و از اینها می‌گوید، اگر اهل اینها باشد! اگر هم اهل ما باشد دیگر از سایر مسائل و بله، چیزهای خیلی خوشایند و جاذب! ایشان این طور بودند، ایشان آن طور بودند، ایشان چه بودند. دو کلمه آمدی بگویی که ایشان چقدر نماز شب خواند؟ در کارهایش چقدر اخلاص داشت؟ چقدر به فقرا کمک می‌کرد، چقدر در مسائلش خدا را در نظر داشت؟ در طول عمرش چقدر به روایت عنوان بصری عمل کرد؟ از این حرف‌ها ما می‌شنویم؟ نه، فقط باد، بزرگداشت، هان! بزرگداشت یعنی این.

حالا منبری می‌خواهیم دعوت کنیم، که را دعوت می‌کنیم؟ این را اگر دعوت کنیم می‌رود بالا حق می‌گوید این به‌درد نمی‌خورد، حق مجلس ادا نمی‌شود! باید یکی را دعوت کنیم به ساز ما راه بیاید. هان می‌بینید آمد زد تو خال. همین که می‌خواهد دعوت کند چند تا مورد وجود دارد: این می‌رود بالای منبر حق می‌گوید به‌درد نمی‌خورد، مجلس دیگر فایده‌ای ندارد، دیگر بزرگداشتی نیست. آن می‌آید نه، آن‌طوری که باید ... یکی را باید بیاوریم و بعد این بیاید شروع کند مجلس را بپروراند، آن‌طوری که ما می‌خواهیم از آب در بیاورد این به‌درد می‌خورد؛ تلفن را برمی‌دارد آقا برای فلان‌جا ما می‌خواهیم شما را دعوت کنیم شما بیایید، آن هم می‌گوید بالأخره حساب حساب است کاکا برادر- هان؟!- هر چیزی جای خودش را دارد. هی بر مبلغ اضافه و بالأخره به توافق می‌رسند! شیرینی را می‌خورند و به احسن وجه بزرگداشت حقش ادا می‌شود. این می‌شود شیطان. می‌آید، وقتی که ادا شد آن‌وقت می‌رود کنار می‌نشیند شروع می‌کند کف زدن به به به رسیدم به آرزوی خودم، رسیدم به آرزوی خودم. خلاصه باید به خدا پناه برد مسئله خیلی مهم است، باید به خدا پناه برد. مطلب دقیق است، مطلب حساس است و همه ما هم می‌دانیم و همه می‌دانیم اگر ندانیم مسئول نیستیم و مکلف نیستیم می‌دانیم و به خوبی هم می‌دانیم.

این مسئله جنبه سلبی قضیه است و جنبه منفی خلقت شیطان است. ولی مگر خدای متعال بیکار بود که بیاید و یک موجودی را خلق کند که این کارش دائماً تخریب باشد، کارش دائماً از بین بردن استعدادها و از بین بردن قابلیت‌ها باشد. کار خداوند که عبث نیست و لغو و لهُو نیست، فعل خداوند عین مصلحت است و عین حق است و عین واقع.

در جلسه گذشته عرض شد که خلقت انسان برای رسیدن به آن مرتبه متوقع است و برای رسیدن به آن مرحله خلیفه‌اللهی است. خدای متعال در مرتبه ذات خود واجد همه اوصاف و لوازم کمال و نعوت جمالیه و جلالیه است؛ یعنی خدای متعال ذات او اصل خیر و اصل وجود است. و تراوشات ذات او همه بر اساس این مسئله خیریت و صلاح و حُسن است. ولی آثار پروردگار از نقطه نظر

جامعیت صفات پروردگار دارای مراتب مختلفی است. ما در همین عالم مشاهده می‌کنیم: موجودات این عالم جماد دارد، حیوان دارد، نبات دارد، موجودات لطیف هست، موجودات ثقیل هست، انسان هست، جن هست، ملائکه هست، عالم عقول و عالم ارواح هست. تمام اینها جلوه‌های متفاوت پروردگار است از نقطه نظر میزان و مرتبه صفات متصف ذات که آن صفات موجب و باعث شکل‌بندی و رتبه‌بندی و ساختاری اشیاء خارجی می‌شود؛ یعنی وقتی که خدای متعال یک وجودی را خلق می‌کند از نقطه نظر خصوصیات وجود به مرتبه و مرحله همان قابلیت و ماهیت از آن خصوصیات وجود و آثار وجود بر او افزوده می‌کند. لذا این اختلاف در عالم همه بر اساس این مسئله به وجود می‌آید.

قابلیت‌های وجودی در اشیاء خارجی متفاوت است یک شیء جماد است، یک شیء نبات است؛ یعنی همان جمادیت را دارد به اضافه رشد و تکثیر و تولید مثل. یک شیء دیگر را شما می‌بینید اینها حیوان است همان خصوصیات را دارد و اضافه و همین‌طور تا به یک مرتبه‌ای می‌رسد که ملائکه هستند و در آن مرتبه عقل تام حاکم است و صلاح تام و حُسن تام در همان مرتبه که در آن مرتبه استعداد وجود ندارد بلکه فعلیت محض است که آن عالم عالم ملائکه هست. از عالم ملائکه بالاتر خدای متعال موجودی را خلق کرده است که آن موجود مرتبه‌اش مرتبه‌ای است بالاتر و فعلیت او عین فعلیت خود ذات پروردگار است؛ یعنی وجودی را که خدای متعال قالب‌بندی کرده است وجود خود را به صورت محدود با تمام صفات و با تمام شرایط و با تمام خصوصیات ذات خلق کرده است.

پس بنابراین این وجود که همان وجود نازله پروردگار هست به اسم انسان در این عالم تحقق پیدا می‌کند. این وجود، وجود انسان است. روحی که از این وجود تراوش کرده است و از ذات پروردگار تنازل پیدا کرده و در کالبدی به اسم جسم استقرار یافته است. البته این مجازاً است در این کالبد، کالبد در تحت تسخیر روح است، نه اینکه روح ... چون مجرد نمی‌تواند ظرف ماده

بپذیرد. این ظرف که ماده است در تحت تسخیر روح و در تحت تسخیر نفس است تسخیر بالفعل، تسخیر بالفاعل و این نفس نفس قابل است، بدن بدن قابل می‌شود. این روحی که از ناحیه پروردگار آمده است، در اینجا این روح به عنوان یک موجود مجمل که می‌خواهد آثار پروردگار را در خارج به نحو کلی بروز و ظهور بدهد، این موجود مجمل برای رسیدن به این مرتبه فعلیت باید یک دوری را بگذراند، باید یک سیکلی را طی کند، باید یک راهی را برود که خود را از آن مرتبه اجمال که مرتبه ذات است و آن مرتبه مرتبه هوهویت است و در آن مرتبه نه اشاره‌ای می‌توان کرد و نه می‌توان از او سخنی گفت و نه می‌شود نسبت به آن مرتبه تفکر کرد و فکر انسان نسبت به آن مرتبه از این نقطه نظر الکن است که خود فکر یک پدیده مادون ذات است؛ چگونه ممکن است پدیده مادون ذات پروردگار بتواند به کنه ذات پروردگار احاطه علمی و اشراف علمی پیدا بکند؟! بناءً علی هذا می‌تواند تصوراتی و مبهماتی از آن مرتبه داشته باشد.

حالا آن مرتبه ذات که مرتبه هوهویت است آمده پایین به شکل نفس مجمل و نفس مبهم به این کالبد و جسم تعلق گرفته که می‌فرماید: **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ** الحجر، 29 تا وقتی که آدم به صورت گل روی زمین افتاده بود، الآن این مرده‌ای که در غسالخانه است فرض کنید که یکی از همین‌ها حضرت آدم بود ملائکه نباید در این به او سجده کنند چون این بدن است. به بدن سجده نکردن‌ها- این نکته را متوجه باشیم تا وقتی که به قضیه شیطان می‌رسیم بدانیم که شیطان چه اشتباهی کرد- الآن اگر در این غسالخانه، در این قبرستان برویم، همین الآن در این ساعت در این روز جمعه می‌بینیم جنازه‌هایی را آوردند اینها هر کدامشان یک انسانند دیگر، هر کدام اینها یک بشرند. حالا فرض کنید ده تا از این جنازه‌ها را هم در مقابل هم بگذارند خطاب **اسْجُدُوا لِآدَمَ** تعلق نمی‌گیرد چون اینها جنازه هستند. جنازه چه ربطی به آدم دارد. هزار تا از این جنازه‌ها را هم کنار همدیگر ردیف کنید باز خطاب **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ** به این جنازه‌ها تعلق نمی‌گیرد ولو هزار تا باشد. اینها همه گوشت و استخوان و مو هستند، چیز دیگری

نیستند گوشت و استخوان و مو در گوسفند هم هست تفاوتی ندارد. حالا آن وزنش سی کیلو است این صد و سی کیلو، آن به آن شکل است این به شکل دیگر، حالا آن چهار تا پا دارد این دو تا پا دارد، اما مسئله و قضیه یکی است تفاوتی نمی کند.

تا وقتی که آدم به شکل گِل و خاک بود همین جنازه‌هایی است که در قبرستان است و در این موقع خطاب تعلق نگرفت؛ اما وقتی که خدا فرمود: **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي** وقتی این جنازه شروع کرد حرکت کردن حالا **فَقْعُوا لَهُ سَاجِدِينَ**. مگر گوسفند حرکت نمی کند؟ مگر رمه‌های گوسفند حرکت نمی کنند؟ چرا ملائکه با اینکه گوشت اینها یکی است، خون اینها یکی است حالا در بعضی از سلول‌ها و مواد بدن و در خصوصیات یک تفاوت‌هایی هست ولی بالأخره یکی است دیگر. خون، خون است دیگر حالا این گروهش با آن گروه فرق می کند. مگر خود انسان‌ها گروهشان با هم دیگر تفاوت ندارد؟ خون یکی را به آن یکی بزنند فوری می میرد باید گروه خون‌ها به هم بخورند. اینکه مایه افتراق نیست. اینکه آمد این بدن شروع کرد به حرکت کردن چه پدیده‌ای به وجود آمد؟ هان که وقتی این پدیده به وجود آمد خطاب سجده به ملائکه تعلق گرفت. این پدیده عبارت است از روح‌اللهی، روح خدا. پدیده‌ای به وجود آمد که اگر این پدیده مانند پدیده خود ملائک بود آیا ملائکه مأمور به سجده می شدند؟ نه دیگر، چرا؟ چون مثل خودشان است، دیگر سجده نمی خواهد.

هیچ وقت شده شما معامله‌ای بکنید که در آن معامله خریدار و فروشنده هر دو به یک میزان و به یک اندازه بهره بگیرند؟ فرض کنید که شما یک هزار تومانی را بدهید و در قبال این هزار تومان یک جنسی را بخرید که دقیقاً هزار تومان قیمت داشته باشد؟ بله، یک جنسی را می خرید که هزار و صد تومان قیمت دارد ولی به هزار تومان می خرید که صد تومان در اینجا سود کرده‌اید اما دقیقاً پول را بدهید جنسی را که در بازار به همان قیمت است بخرید آدم عاقل این کار را انجام نمی دهد،

اینجا چیزی گیرش نیامده به مقدار این مبلغی که داده به همان مقدار نه بیشتر چیزی گرفته. عاقل این کار را انجام نمی‌دهد.

اگر قرار بود ملائکه بر یک موجودی سجده کنند که از نظر رتبه و ساختار وجودی و از نظر صفات و ملکات مانند آنها باشد- پایین‌تر که هیچ- مانند آنها باشد دلیلی بر سجده نیست، این سجده سجده عبث خواهد بود، این سجده لغو خواهد بود. پس چه چیزی در اینجا وجود دارد که ملائکه را وادار به سجده کرد؟ آن عبارت است از یک حقیقتی که آن حقیقت را شیطان فهمید و ملائکه نفهمیدند.

روزی در خدمت مرحوم آقای حدّاد بودیم- در سفری که به اتفاق مرحوم آقا مشرف شده بودیم سن من در آن موقع حدود هفده سال بود- یک شب صحبت از کیفیت خلقت شیطان به میان آمد. ایشان یکی از اسرار را که من تا به حال نشنیدم در آن شب فاش کردند؛ فرمودند که رسم پادشاهان و ملوک سابق بر این بود که در اواخر عمرشان وقتی که احساس می‌کردند فوتشان نزدیک شده، اینها مالک الرقاب همه بودند دیگر، خزانه مملکت و دخل و تصرف دست اینها بود، کسی هم نمی‌گفت چرا و حساب و کتابی هم نبود. این ملوک به مقام الوهیت و مقام ربوبیت رسیده بودند! می‌دانید چرا؟ چون خداوند می‌فرماید: **لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ** الانبیاء، 22 کسی در روز قیامت از خدا نمی‌تواند سؤال کند ولی همه مردم مورد سؤال هستند. انسان هم ممکن است به مقام ربوبیت بزرگداشت پیدا کند، ارتقا پیدا کند که در هر عملی که انجام می‌دهد مسئول واقع نشود! البته این هم یک مقامی است! تمام خزانه مملکت و تمام اوضاع و احوال همه دست این ملوک بود: طلاها و جواهرات و این مسائل. می‌رفتند یک معماری را صدا می‌کردند و بعد می‌گفتند باید یک خزینه‌ای بیرون از شهر در یک جایی برای ما درست کنی که این جواهرات را ما در آنجا

قرار بدهیم و به عنوان دفینه که کسی هم از آن مطلع نباشد. آن بخت برگشته هم می آمد و گول عنایت و وعده های پوچ این سلطان را می خورد به اتفاق بنا و خدمه و اکره^۲ و اینها می رفتند یک جایی را درست می کردند و وقتی که کاملاً این انجام می شد ایشان می فرمودند که: خیلی مخفیانه در نصف شب تمام خزینه را منتقل می کردند به آنجا و بعد هم مهر و موم می کردند. و این معمار بیچاره و تمام [آنها] را می آوردند در آن قصر و بعد هم ترتیب همه داده می شد.

این سرّ است و کسی هم نباید از آن خبر داشته باشد اگر حالا فردا این معمار آمد رفت به زنش گفت، یا آنها رفتند به بقیه گفتند، هیچی تمام این زحمات همه هدر می رود. آن بیچاره ها نمی دانستند در پس این عنایت ملوکانه چه پیازداغ و چه مسائل و چه روغنی قرار گرفته! گول می خوردند و بعد هم سرشان را به باد می دادند و لذا از این قضیه هیچ کس در دنیا خبر نداشت مگر فقط همین پادشاه، فقط این می دانست که الآن در کجا چه سرّی نهفته است کسی خبر از این مطلب نداشت.

الآن هم همین کار را می کنند دیگر! الآن در دنیا اگر می خواهند یک مطلبی را انجام بدهند یک شخصی را اعدام کنند که کسی نفهمد، می روند او را اعدامش می کنند بعد خود قاتل را هم اعدام می کنند، بعد آنکه این را کشته - این طوری که ما شنیدیم. نمی دانیم همین طور است؟ قاعدتاً باید همین طور باشد - تا اینکه دیگر به طور کلی هیچ اثر و ردّ پایی از این وجود نداشته باشد. اینها هم همین کار را انجام می دادند.

مرحوم آقای حدّاد فرمودند: وقتی که خداوند این حقیقت وجود خودش را در آدم قرار داد شیطان داشت تماشا می کرد. هان خیال نکنید شیطان یک همچین موجود عادی است ها. شیطان به سرّی

که خدا در آدم قرار داد اطلاع پیدا کرد و فهمید که این مخلوق با سایر مخلوق‌ها تفاوت دارد. مطلبی را شیطان فهمید که ملائکه نفهمیدند. نکته اینجاست؛ خدا گفت پس حالا فهمیدی حالا باید تشریف ببری. سرّ را فهمیدی دیگر.

شیطان رو کرد به خدا گفت: من راز نگه دارم، سرّ تو را به کسی نمی‌گویم و این را برای خودم نگه می‌دارم. خدا گفت: بسیار خوب حالا که این طور شد ما دست به ترکیب نمی‌زنیم.

اینجا شیطان به جای اینکه از این موقعیتی که پیش آمد برای مرتبه عبودیت خودش استفاده کند و خود را در قبال عظمت پروردگار کوچک ببیند یک مرتبه شیطنت خودش شروع کرد به فعالیت و کار کردن، هان چه شد؟ چرا این سرّ را در من قرار ندادی؟ از اینجا قضیه شروع شد. **قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ**؛ خیال کردی تو داری این را بر من فضیلت می‌بخشی؟- واقعاً باید پناه به خدا ببریم- **لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا** الإسراء، 62؛ اگر به من تا روز قیامت مهلت بدهی من تمام این ذریه از این کسی که سرّ را در این قرار دادی- امروز می‌بینید در کتاب‌ها نوشتند فلانی از دنیا رفت سرّش را داد به یکی، تمام از این چرندوپرندها، فلانی از دنیا رفت سرّش را داد به پسرش، فلانی از دنیا رفت سرّش را داد به همسایه‌اش، فلانی از دنیا رفت سرّش را داد به خانمش. از این مسائل ها؟! اینها نفهمیدند، آن سرّ را آمدند با این سرّ قاطی کردند- **لَئِنْ أَخَّرْتَنِ** اگر مرا تأخیر بیندازی تا روز قیامت **لَأُحْتَنِكَنَّ، أحتنكن** یعنی لجام می‌زنم. تمام ذریه این را همه را لجام می‌زنم. وقتی یک اسبی را لجام بزنند دیگر آن اسب در اختیار راکب است، به هر جا که بخواهد می‌بردش. اسبی که همین‌طوری سوارش بشوند، مرکبی را که همین‌طوری سوارش بشوند خودش به راه خودش می‌رود. برای اینکه او را هدایت کنند یک لجام به دهان می‌زنند، از این طرف بکشند به این طرف هدایت می‌کند از آن طرف بکشند به آن طرف. من هم

می آیم به این بنی آدم لجام می زنم هر جا بخواهم خودم می کشانم: به چپ بکشم، به راست بکشم. إِلَّا قَلِيلًا؛ فقط یک عده کم. فقط یک عده کم هستند.

راجع به این مسئله خیلی دیگر جای صحبت دارد که منظور از این قلیل چه کسانی هستند. همین قدر خدمت رفقا عرض کنم که مقصود شیطان افرادی است که به مقام مخلصین رسیدند. حتی اصحاب الیمین را هم می گوید لجام می زنم، حتی آنهایی که در بهشت می روند. بهشت مراتبی دارد از مرتبه پایین دارد تا مرتبه بالا، آن کسی را که نمی توانم لجام بزنم آن کیست؟ فقط آنهایی هستند که به مقام مخلصین ... در آن آیه دارد قَسَمَ می خورد. قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ ص، 82 و 83 پس معلوم می شود مخلصین همان إِلَّا قَلِيلًا است. فقط اینها هستند که دهانشان لجام ندارد.

حالا تکلیف ما چیست؟ خدا هم می گوید عیب ندارد بالأخره بشر است و بشر هم جایز الخطاست. باید با مراقبه کم کم، کم کم این لجام را از دهان برداشت آن وقتی که انسان از مرتبه نفس دیگر بیرون بیاید. روزنه هایی که او می تواند از آن وارد بشود همه را ببندد آن وقت او آهنگ مصیبت سر می دهد و دیگر از این فرد قطع امید می کند، آن زمان. تا به آنجا نرسیدیم رفقا باید بدانیم مشمول این آیه هستیم، دیگر حالا خودمان می دانیم خودش گفته، در قرآن نوشته، از خودم نمی گویم.

خدا هم می گوید: حالا که این طور است قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا الإسراء، 63 برو از اینجا بیرون، خودت و کسانی که تو را تبعیت می کنند جهنم جزای آنها خواهد بود. بعد خدا دارد در اینجا راه یاد می دهد وَ اسْتَفْزِرْ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ ... الإسراء، 64 با بانگ خود و با صدای خود و با زمزمه خود و با وسوسه خود دل اینها را نسبت به دنیا بلرزان. اسْتَفْزِرْ یعنی بلرزان. آن استحکامی که باید در قبال من داشته باشند و آن محکمی و

ایستادن در مقابل حق و تمام مطالب را به کنار گذاشتن، آن استحکام را شروع کن به نرم کردن، بِصَوْتِكَ برو در گوششان بخوان. حالا این صوت چیست؟ بماند!

وَ اسْتَفْزِرْ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ اجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ با تمام توان خود، با سواره نظام و پیاده نظام- خیل یعنی سواره نظام، رَجْلِكَ یعنی پیاده نظام- با سواره نظام یعنی با تمام توان نسبت به افراد یکی را با پیاده نظام نمی‌تواند، قوی است باید با سواره نظام رفت. یکی را با یک لشکر پیاده نمی‌شود باید با یک لشکر زره‌ای رفت. قلعه‌های محکم درست کرده با آلات و ادوات عادی نمی‌شود رفت و او را تخریب کرد، نمی‌شود او را استفزاز کرد، نرم کرد، دلش را نسبت به دنیا نرم کرد. باید با تجهیزات به جنگ او رفت.

تجهیزات چیست؟ تجهیزات عبارت است از وسوسه خناسان و اموری که انسان را نسبت به دنیا متمایل می‌کند. برای شما تجهیزات یک لیوان خمر و مسکر نیست چون این تجهیزات فایده‌ای ندارد. برای شما شیطان با تجهیزات سرقت و امثال اینها جلو نمی‌آید چون اینها فایده ندارد. برای شما شیطان با چه می‌آید؟ ظریف‌تر می‌آید جلو، عمیق‌تر می‌آید جلو، هان این منم که مورد توفیق الهی قرار گرفتم! این منم که الآن یک همچنین موقعیتی را دارم، این منم که الآن حسابم از بقیه جدا شده، نگاه کن الآن بقیه کجا می‌روند ما کجا آمدیم! این با این تجهیزات می‌آید. معلوم است مسائل عادی که برای افرادی که از این مراتب گذشتند دیگر کارایی ندارد. آنها برای افراد عادی است.

بعد می‌فرماید: **شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدَّهُمُ الْإِسْرَاءُ** 64 البته زن در اینجا نیست، اموال و اولاد است.- البته آن را هم می‌توانیم قاطیش کنیم، حالا چه مرد چه زن تفاوت نمی‌کند، البته روایت هم به این مضمونش داریم- بیا در اموال و در اولاد با اینها شریک شو، بیا همنشین شو. نشستنی در اتاق، زن و فرزندت نشستند تو هم بیا اینجا شریک شو، تو هم بنشین نفر چهارم بشو، تو

هم نفر پنجم بشو، خدا دارد می گوید ها، می گوید بیا این کارها را بکن. خودم دارم یادت می دهم، خودم دارم یادت می دهم.

وَ عِدُّهُمْ بیا به اینها وعده وعده بده، وعده بده اگر این کار را بکنی به اینجا می رسی. اگر این کار را بکنی این قدر اموال پیدا می کنی. اگر این دروغ را بگویی به این منافع می رسی اگر این تهمت را بزنی در عوض این مسائل برایت پیدا می شود. اگر این آبرو را ببری تو برتری پیدا خواهی کرد. وَ عِدُّهُمْ وعده بده. هی وعده سر خرمن، عین وعده های عمر سعد، مگر سر خرمن نبود؟ ابن زیاد به او نامه داد حکومت ری را به تو می دهم در مقابل چه؟ در مقابل کشتن پسر رسول خدا، این می شود وعده، وعده داد دیگر. بعد وقتی که رفت به وعده عمل کند گفت کو؟ کدام نامه؟ گفت این. گرفت پاره کرد گفت حالا چه می فرمایید؟ تمام شد، تمام شد. اقلًا نگذاشت برود ری حالا کشته، بگذار حالا دو ماه برود آنجا عقده نگیردش که اقلًا یک سلطنتی بکند. یک ثانیه هم موفق به این نشد، این می شود وَ عِدُّهُمْ.

بعد خدا می فرماید: درست است من می گویم وَ عِدُّهُمْ ولی ای بشر بدان وَ مَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا الإسراء، 64 تمام وعده هایش همه گول است همه اش کشک است، اصل ندارد، حقیقت ندارد، ریشه ندارد. وعده می دهد به این منافع می رسی اما همین که به این منافع رسیدی فوراً حضرت عزرائیل می آید جانت را می گیرد بفرما. وعده می دهد که اگر این کار را بخواهی انجام بدهی اما خبر از اینکه یک بلای آسمانی بیاید یک مرتبه بیفتد به جانت و نگذارد اقلًا این آب از گلویت پایین برود نداری، خبر از این نداری.

چندی پیش یک قضیه ای اتفاق افتاده بود و من از این مسئله مطلع بودم. یک شخصی از دنیا رفته بود و یک فرد آمده بود با اعمالی که در این طرف و آن طرف کرده بود، آن ارثی که باید به یک

بچه‌ای برسد، بچه‌ای که سر پناهی نداشت ولی واقعاً وارث حقیقی او بود آمد به توسط یک کارهایی، یک چیزهایی - ارث هنگفتی هم بود، برای یکی از افرادی بود که اصلاً خارج از ایران زندگی می‌کرد و در همان‌جا هم از دنیا رفت - آمد این را با دوستانی، با افرادی، با کسانی تمام اینها را تصاحب کرد. یک هفته از این قضیه نگذشت در یک مسافرتی که خواست به خارج بکند در همان هواپیما سخته کرد و مرد. ببینید این می‌شود **وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا**. حالا باید بروی آنجا، حالا ای کاش از دهانت پایین می‌رفت، حالا آن بماند. نه تنها این آب از گلویت پایین نرفته حالا آنجا منتظرت هستند. تشریف بیاورید یک مدتی در خدمتتان باشیم! این می‌شود وعده. خدا خودش می‌گوید: من خودم به شیطان می‌گویم وعده بده ولی دارم به شما هم می‌گویم که گول این وعده‌های این را نخورید. این برای این است.

این نظامی را که خدای متعال برای انسان قرار داده است این نظام باید به وسیله اختیار به فعلیت و نتیجه برسد؛ بدون اختیار یعنی آهن، یعنی چوب، یعنی دیوار. اگر این بشر بخواهد به آن نقطه‌ای که مسجود ملائک واقع شد برسد باید این راه را با اختیار انجام بدهد. اگر راه او یک طرفه باشد دیگر اختیار معنا ندارد، اگر راه او یک سمت باشد و فقط نکات حُسن به نظر او بیاید نه نکات غیرحُسن و فقط اوامر الهی در نزد او بیاید نه جاذبه‌های مخالف با امر پروردگار، دیگر اختیار یعنی چه؟ شما از این آهن توقع صحبت کردن را دارید؟ شما از این دیوار توقع حرکت را دارید؟ نه چرا؟ شاکله این دیوار شاکله سکون است. یک راه بیشتر ندارد فقط استقامت ایستادن، اگر بخواهید حرکت کند باید با کلنگ بیفتید به جانش خرابش کنید. این دیوار از اینجا به جای دیگر نمی‌آید، این آهن هیچ‌گاه به صحبت و تکلم نمی‌آید، یک راه دارد جامد است یک مسیر بیشتر ندارد. ملائکه یک راه دارند که در آن مرتبه توقف کردند.

اما اگر انسان بخواهد به آن نکته برسد و بر ملائکه ترجیح پیدا کند باید عملی مافوق او انجام بدهد. آن عمل، عمل اختیار با وجود جهات جاذبه در مقابل اوامر الهی است. پس وقتی که می‌خواهد

حرکت کند باید اینها را کنار بزند. یکی یکی این مطالب را باید کنار بزند، این تعلقات را باید کنار بزند، این جاذبه‌ها را باید کنار بزند تا بتواند یک پله خودش را بالا ببرد، ببرد ببرد تا آن حقیقت مجمل و مبهمی که از ذات پروردگار آمده و در این دنیا به این کالبد تعلق گرفته آن حقیقت را در مقام تفصیل و در مقام رشد و در مقام فعلیت و در مقام کارپردازی او به آن رتبه برساند؛ این می‌شود انسان کامل.

برای رسیدن به آنجا ما شیطان نمی‌خواهیم؟ باید شیطان باشد دیگر، باید جاذبه‌ها در مقابل قرار بگیرد، باید خصوصیتی که بتواند ذهن را به سمت خود و به سمت عالم دنیا توجه بدهد وجود داشته باشد تا انسان بخواهد خود را بیرون بکشد؛ اینکه می‌خواهد خود را بیرون بکشد یعنی سلوک. پس متوجه شدید سلوک چیست؟ سلوک یعنی قرار گرفتن در دو جریان و دو قطب مخالف؛ یک قطب دعوت به سوی حق که این دعوت از ناحیه ملائکه برای انسان تداعی می‌شود، از ناحیه پیامبران برای انسان می‌آید، از ناحیه اولیا خدا دائماً گوشزد می‌شود. قطب دیگر دعوتی است از ناحیه شیطان و جنود شیطان که آنها را در قبال این دو قطب قرار می‌دهند.

پس بنابراین دیگر کسی نیاید بگوید شیطان ما را گول زد و ما اختیار نداشتیم! کاری که شیطان می‌کند هیچ دخل و تصرف در ما نیست؛ رفقا بدانید: شیطان در ما تصرف نمی‌کند ماییم که در خود تصرف می‌کنیم. وسوسه را که به وجود می‌آورد؟ شیطان، در آن حرفی نیست. چطور وقتی که نماز می‌خوانیم گردن خدا نمی‌اندازیم گردن خودمان می‌اندازیم اما وقتی که گناه می‌کنیم آقا ببخشید شیطان ما را گول زد. چرا اسم شیطان را اصلاً می‌آورید؟ می‌خواهی از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنی می‌گویی شیطان، بگو خودم. چرا وقتی که نماز می‌خوانی نمی‌گویی آقا خدا باعث شد که من نماز بخوانم، وقتی روزه می‌گیری نمی‌گویی خدا باعث شد من روزه بگیرم، وقتی حج انجام می‌دهی نمی‌گویی خدا باعث شد من حج انجام بدهم، تازه سه تا منت هم سر خدا می‌گذاری، زن و بچه را ول کردم آمدم حج. هان؟ چرا این را نمی‌گویی؟ اما وقتی که نوبت ... آقا ببخشید

دیگر چه کار کنیم شیطان گولمان زد یک کار غلطی کردیم و خلاصه یک خلافتی کردیم. چرا اسم شیطان را می آورید جلو؟ شیطان چه کار کرده؟ شیطان همان کار را انجام داده که ملائکه کردند. هیچ گناهی ندارد به شیطان چه مربوط است، شیطان چه کار کرده؟ یک وقت شیطان می آید گریبان ما را می گیرد و به این عمل و می دارد آن موقع حق اعتراض داریم.

کاری که شیطان می کند با کاری که ملائکه می کنند هر دو یکی است. منتها ملائکه انسان را وسوسه می کنند به سمت عالم نور و عالم روحانیت و قرب به پروردگار و به سمت عالم تجرد و به سمت عالم انبساط و عالم بهجت و بها. شیطان انسان را وسوسه می کند به سمت عالم غرور، به سمت عالم کثرات، به سمت عالم دنیا و به سمت ظلمات و شهوات و لذائذ و هواهای نفس. پس هر دو یک کار انجام می دهند شکلشان فرق می کند. نه ملائکه انسان را در تحت تسخیر و اجبار برای وفود نسبت به آن عالم قرار می دهند و نه شیطان گریبان انسان را می گیرد و انسان را وارد در کاری می کند هیچ کدام. اگر ملائکه انجام بدهند ما هنر نکردیم و اگر شیطان انجام بدهد عقاب متوجه ما نیست و تکلیف متوجه ما نیست، هر دو یک کار انجام می دهند. شیطان را باید لعنت بکنیم ها- پس بی خود نه بیاییم اضافه بر آنچه که خدا فرموده برگردن شیطان بگذاریم- نه آقا جان! تقصیر خودمان است همه چیز تقصیر خودمان است- و نه اینکه اضافه بر آنچه که ملائکه و نفوس مجرّده و عالم ارواح برای ما انجام می دهند ما اضافه بر آنها قرار بدهیم، ابدًا.

فلذا اصل و اساس برای تربیت و سیر و سلوک الی الله عبارت است از اختیار، اختیار در هر جا بود سلوک است و اختیار در هر جا نبود سلوک نیست.

بارها مرحوم آقا می فرمودند: این امراض و ابتلائاتی که خداوند نصیب افراد می کند اینها برای کم شدن بار گناهانشان است ولی باعث رشد و ترقی نخواهد بود، آنکه باعث رشد و ترقی هست عمل اختیاری است. مرض که اختیاری نیست؛ یک ویروس می آید می رود در تن من ما را مریض

می‌کند اینکه اختیاری نیست. یک میکروبی وارد بدن می‌شود اینکه اختیاری نیست. بله، آن تحمّل و صبری را که انسان در این قبال می‌کند، او را لطیف می‌کند، او را پاک می‌کند، ولی پاک کردن با رشد کردن دوتا است. بچه هم خیلی پاک است معصوم است، بچه پنج ساله و شش ساله معصوم است پاک است ولی رشد کرده؟ نه رشد ندارد مرتبه‌اش همان است، مرتبه‌اش همان است. پاک‌تر از بچه نوزاد که تازه به دنیا آمده آن روز اول شما سراغ دارید؟ معصوم معصوم است اصلاً در عالم فناست. در عالم فناست و هیچ نمی‌فهمد پاک‌تر از این، ولی رشد دارد؟ رشدی نکرده. مرتبه‌اش همین است. این فایده ندارد، این اثری ندارد. آن رشدی که بر انسان مترتب می‌شود به واسطه عمل اختیاریست. آن باعث می‌شود انسان رشد کند، و الا در همان مرتبه می‌ماند. بله، ممکن است از اصحاب الیمین باشد ممکن است در فلان مرتبه قرار بگیرد اما آن تجردی که تعلق را به سمت قرب تغییر می‌دهد آن بر اساس تکلیف است و بر اساس اختیار است.

پس حالا متوجه شدیم که شیطان چیست؟ شیطان یک پدیده‌ای است که خدای متعال این پدیده را خلق کرده است برای اینکه سالک را به مقام قرب برساند. منتها از چه راهی؟ از راه برعکس. نمی‌گوید برو به طرف خدا می‌گوید بیا این را انجام بده، بیا خلاف کن؛ نمی‌گوید بیا نماز بخوان، نمی‌گوید خلوص نیت داشته باش می‌آید آن طرف را می‌گوید. «گفت: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان. هرچه او بی ادبی کرد من خلافش را کردم.»^۳ این قضیه شیطان هم همین است. او می‌گوید این را انجام بده، تا وقتی که گفت این را انجام بده یک مرتبه زنگ به صدا درآمد هان نگاه، اینجا موقع تصمیم‌گیری است ها، شیطان می‌آید چه کار می‌کند؟ مثل یک استاد اخلاق و مرتبی نفوس می‌آید کار انجام می‌دهد. شوخی نمی‌کنم رفقا ها! استاد اخلاق می‌آید چه می‌کند؟ می‌آید مواردی که در ذهن و در نفس و در زوایای قلب، آن موارد از دیدگاه خود ما مخفی است می‌آورد و نشان می‌دهد و می‌گوید بر طبق این باید عمل کنی. کاری که شیطان می‌کند چیست؟

۳. گلستان سعدی، باب دوم در اخلاق درویشان.

آن هم که شیطان می کند همان زوایا و همان خصوصیات که در نفس ما مخفی است و ما اطلاع نداریم در مواقعی که خداوند برای انسان پیش می آورد آنها را می آورد در جلوی ما قرار می دهد. حبه به دنیا را می آورد در جلوی ما قرار می دهد بین چه قشنگ است. شخصیت پرستی، هزار نفر الآن دارند تعریف تو را می کنند اگر این را بگویی دیگر فایده ندارد این جوری بیا حرف بزن هان. می آورد نشان می دهد. الآن نگاه کن چه تمجیدی دارند از تو می کنند چه قشنگ داری صحبت می کنی، حرف هایت را چه کسانی دارند گوش می دهند، الآن نگاه کن بین چه تصدی چه مقامی پیدا کردی! اگر بخواهی در این صحبت فلان کس را هم داخل کنی دیگر این حرف فقط به اسم تو تمام نمی شود ها! مردم می گویند: نه آن هم یک همچنین حرف هایی زده. پس در این سخنرانی اسم فلان کس را نیاور، هان قشنگ آنهایی که در لابه لای نفس است و رفته جا انداخته یکی یکی می کشد بیرون. خدا به او گفته بیا این کار را بکن، می کشد بیرون و می آید در نزد انسان جلوه می دهد، بزرگ می کند، باد می کند. ولی همه اینها باد است ها! تا وقتی که ترکید آن موقع شروع می کند کف زدن هان به به به حالا وظیفه ام را خوب انجام دادم.

کاری که یک استاد می کند چیست؟ چه کار می کند؟ مطالب کلی را نقل می کند و انطباق آن مطالب کلی بر عهده ماست. مرحوم آقا بارها می فرمودند: ما کلیات را می گوئیم انطباق آن کلیات ... مگر در هر جایی استاد با انسان است؟! مگر در خانه استاد با انسان است؟! مگر در موقع کسب و کار استاد با انسان است؟! مگر در موقع درس دادن استاد با انسان است؟! مگر در موقع معاینه کردن استاد با انسان است؟! استاد یک کلی می گوید: آنچه را که بر خود می پسندی و بر فرزندت، همان را برای دیگران پسند این یک مسئله کلی. همیشه در مقابل حق بایست ولو اینکه ایستادن در قبال حق تو را از رسیدن به رغائب ... در یک جا می خواندم یکی از همین استادهای اخلاقی که از دنیا رفته در جلسه صحبتش رغائب را می گفت رغبت! رغائب جمع رغیبه یعنی منافعش سرشار و غیرقابل تصوّر. آن وقت ایشان تعبیر می کرد به رغبت! بله شبی است که رغبت

در امشب زیاد است به سوی خدا به به به. آخر مگر مجبوریم صحبت کنیم آقا جان. کی گفته؟ برو بنشین در خانه‌ات! **الْحَاقَّةُ * مَا الْحَاقَّةُ الْحَاقَّةُ**، 1 و 2 را به معنای الحاق معنا می‌کردند **الْحَاقَّةُ** یعنی کوبنده، الحاق یعنی وصل شدن و و و چه عرض کنم مفسر قرآن! استاد می‌گوید این را بیا معنا کن، می‌گوید بیا می‌آید، می‌گوید من حرف کلی می‌زنم معیار می‌دهم دست، کلیات را برای تو بیان می‌کنم وقتی بیان کردم باید خودت بروی یکی یکی پیاده کنی. در قبال این حق می‌ایستی شیطان می‌آید این حق را برای تو کمرنگ می‌کند. [می‌گوید:] حالا بیا این کار را انجام بده فردا توبه می‌کنی پس خدا توبه را برای که گذاشته؟ چه اشکال دارد. نمی‌آید بگوید که این گناهی که انجام می‌دهی به فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله: «من اقترب ذنباً فارقهُ عقلٌ لم يعد ابداً»⁴ کسی که یک گناه انجام بدهد یک مقدار از سرمایه وجودی و عقل خود را از دست می‌دهد که دیگر تا آخر عمر برنمی‌گردد، این را شیطان نمی‌آید بگوید. این را که می‌آید بگوید؟ این را پیغمبر می‌گوید. پیغمبر این را می‌گذارد در اینجا، شیطان هم می‌گذارد در اینجا. خب بیا توبه کن پس خدا توبه را برای که گذاشته؟ مگر نگفته **هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ** البقره، 37 اما اگر این را الآن انجام بدهی جلو می‌افتی مردم بیشتر تو را می‌پذیرند، حرفت بیشتر مورد قبول است. اسمی از فلان کس نیاور فلان نکن، اگر بخواهی این را انجام بدهی، اگر بخواهی در فلان سخنرانیت، اگر بخواهی در فلان مجلس اسمی از فلان کس هم بیاوری دیگر به این کسی که داری بزرگداشت می‌کنی کم توجه می‌کنند.

همه به حساب او می‌گذارند. می‌گوید عجب ما که این همه خرج کردیم این همه می‌خواهیم بزرگداشت، بزرگداشت، بزرگداشت کنیم آن وقت این کوچک داشت می‌شود دیگر همه بزرگداشت‌ها از بین می‌رود! این همه مخارجمان، این همه دعوت‌ها از افراد، از شخصیت‌ها، شرکت در اینجا، بعد می‌گویند: آقا این هرچه به دست آورده از فلانی به دست آورده؛ پس چه

4. علم الیقین، ج 1، ص 271: من قارف ذنباً فارقهُ عقلٌ لم يعد إليه أبداً.

شد، پس برای فلانی بزرگداشت کنیم. هان می آید کم کم لحن خطابه را تغییر می دهد جملات با هم تغییر پیدا می کنند وقتی که مونتاژ می شود یک صورت مونتاژ می شود برخلاف حق در می آید. چه کسی این کار را کرده؟ شیطان بزرگوار، استاد چه کرده؟ او گفته حق را بگو تمام.

بله، حق گفتن اینها را هم دارد خیال نکن، ولی بدان بیچاره بدبخت تو با این نگفتن حقت خودت را و سرمایه وجودیت را از دست دادی. چه گیرت آمد؟ دوتا به به تمام شد. این به به هایی که فردا هیچ به دردت نمی خورد یک سرسوزن به دردت نمی خورد و الله به جدم قسم اگر در روز قیامت آمدید و دیدید که این به به ها به اندازه یک سرسوزن به درد خورد بیایید گریبان مرا بگیرید یک سرسوزن. خدا می گوید تو سرمایه ای را که من به تو دادم برای آن سرمایه به ملائکه گفتم تو را سجده کنند بیچاره، تو آن سرمایه را از دست می دهی برای این به به، برای این به به ها داری از دست می دهی، برای این چه چه ها داری از دست می دهی، برای اینکه پشت سرت این را نگویند داری از دست می دهی، آن حقیقت را از دست دادی، مقام خلافت الهی را از دست دادی خودت را در حدّ یک بهیمه [پایین آوردی].

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «كالبهيمة المربوطة هَمَّها علفها»⁵ این مردم مثل چهارپا و حیوانی می مانند که به طویله بستنشان، فقط به کاهی نگاه می کند که در مقابلش قرار می دهند و به آن یونجه دارد نگاه می کند. این مردم مثل بهیمه المربوطة هستند الاغی که بستنش به یک ... مثل همین، هیچ هدفی ندارد غیر از اینکه بخورد، تمام، نوبت جدید تمام، نوبت جدید و بعد هم ... آن مقام خلافت الهی را داری از دست می دهی. می آید در مقابل قرار می دهد. کاری که استاد می کند همین است.

⁵ . نهج البلاغه، خطبه 45.

شما خیال می‌کنید استاد بلند می‌شود می‌آید و شما را از یک مرتبه بلند می‌کند در مرتبه دیگر می‌گذارد؟! بر این خواب و خیال خام بمانیم که یک همچنین قضیه‌ای صورت نگرفته است و صورت نخواهد گرفت. کسانی که تصوّر می‌کنند استاد می‌آید و انسان را برمی‌دارد و بر جای دیگر می‌گذارد در خواب و خیال به سر می‌برند. کاری که استاد می‌کند با کاری که ملائکه می‌کنند یکی است. منتها ملک را ما نمی‌بینیم استاد کامل را می‌بینیم. هیچ کاری انجام نمی‌دهد اگر بکند هنر نکرده.

افراد عدیده‌ای برای بنده نامه می‌نویسند می‌گویند آقا آن ذکری که مرحوم قاضی به فلان شخص گفتند که وقتی می‌گفت چشمش پایین می‌افتاد نامحرم را نمی‌دید آن چیست؟ گفتم: اگر این کار را بکنید هنر نکردید مرحوم قاضی که این ذکر را برای سالک نگفته بود؛ یک نفر از نجف آمده پیش ایشان آقا من چشمم به نامحرم می‌افتد، بفرمایید برو انجام بده. اگر ما این کار را انجام بدهیم ما هنر نکردیم ذکر هنر کرده ما چه کار کردیم؟ ما چه هنری کردیم؟ ما به اندازه یک سرسوزن رشد نکردیم. اگر تا آخر عمر این ذکر را بگوییم و به نامحرم نگاه نکنیم تا آخر عمر مثل اوّلیم هیچ تفاوتی ندارد. هنر آن است که وقتی در دفتر، وقتی در اداره، وقتی در خیابان، وقتی در آنجا قرار می‌گیری و می‌بینی که چهره زیبایی در قبال تو قرار دارد آنجا سرت را بیندازی پایین. این هنر است و الا همین جوری چشم بیفتد؟ خب از اوّل آدم کور است چه فرق می‌کند پلک آدم را ببندند آدم صبح که از منزلش می‌آید بیرون - اگر بشود حالا نمی‌دانم پزشکان می‌توانند یا نه - یک چسب می‌زنند اینها بسته باشد وقتی که آدم برمی‌گردد چسب را باز کند. اینکه شد سلوک؟ سلوک. این ذکر هم همین است. این ذکری که مرحوم قاضی [فرمودند]، کار چسب را می‌کند. چسب، هیچ کاری انجام نمی‌دهد و مرحوم قاضی این را به شاگردش نگفته چون شاگردش باید تربیت بشود به یک آدم غریبه گفته. آن غریبه‌ای که عرضه ندارد، همّت ندارد، همّت ندارد، عرضه ندارد، تصمیم ندارد به او گفته آقا این کار را بکن.

آن مطلبی را که بزرگان می گفتند که انسان در حصن قرار می گیرد آن مطلب این است که انسان با اختیار خود، خود را تسلیم محض در ولایت استاد و اطاعت از او بکند؛ نباید مطلب را اشتباه کنیم. کسی که تسلیم باشد در تحت ولایت امام زمان علیه السلام قرار می گیرد و آن حضرت دست او را می گیرد. تسلیم باشد یعنی هر آن این تسلیم را اختیاراً به حضرت ارائه بدهد، در این لحظه تسلیم، ساعت بعد تسلیم، نه اینکه بیاید آنجا در دفتر اسمش را بنویسد ما سالک شدیم خداحافظ شما. نه آقاجان بر این خیال بمان هیچ خبری نیست. در هر ثانیه تسلیم، الآن ساعت یازده و ربع است دیگر- وقت هم گذشته است دیگر، هر وقت رقفا خسته شدند بگویند- الآن تسلیم، ساعت بعد تسلیم اگر این طور باشد آن وقت حضرت می فرمایند: فَأَنَا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ^۶ ما شما را تنها نمی گذاریم این است، امام زمان کارش این است نفوسی را که در ولایت او خودش را قرار بدهد امام علیه السلام می آید ولایتش را بر تمام وجود او می اندازد و او را در ولایت خودش می گیرد. آن حقیقتی که استاد دستگیری می کند، این است. نه اینکه فقط آمدید اسمتان را یادداشت کردید تمام شد و رفت مهر زدید. نه آقاجان این خبرها نیست، این حرفها نیست.

راه خدا باید با اختیار باشد، راه خدا باید با عمل باشد. حضرت می فرمایند: کسی که امورش را به خدا بسپارد و لَا يَدْبُرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا. خودش برای خودش برنامه ریزی نکند، برنامه ریزی خدا را بیاورد و در زندگی خودش پیاده کند، این شخص هَانَا عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَ إِبْلِيسُ وَ الْخَلْقُ؛ دنیا و ابلیس و خلق برای او آسان خواهد شد.

عجیب اینجاست و عجیب اینجاست که وقتی انسان در هر کدام از این دو قطب قرار بگیرد، به واسطه اشتراک عالم ملکوت با آن خط و با آن قطب، خود او جزو و محو و فانی در آن قطب خواهد شد، و عکس آن

هم همین طور است. اگر خودش را در تحت نفوذ و سیطره و هیمنه ملائکه قرار داد از ملائکه می شود، آن ولایت ملائکه می آید او را می گیرد و او می شود ملک و بعد بالاتر. اقا اگر آمد خودش را در تحت قطب شیطان قرار داد؛ آن هیمنه و آن شیطنتی که بر شیطان و جنود شیطان حاکم است آن می آید او را هم می گیرد این هم جزو مجلس خودش می کند، بیا تو هم جزو ما هستی. می آید و جزو او قرار می گیرد و آن ولایت می آید و او را در خود محو می کند، می آید محو می کند. آن ولایت می آید روح این فرد را برمی گرداند و همانند روح شیطان او را در خودش ذوب می کند می شود اولیاء الشیطان، اولیاء الطاغوت. اول این طور نیست ها، اول این جور نیست. اول دلش صاف است، اول دلش پاک است، میل به سوی حق دارد. یک مرتبه رفت به طرف شیطان بعد شروع می کند خودش را ملامت کردن که ای داد بی داد در اینجا خلاف کردم، ای کاش این کار را نمی کردم ای کاش فلان نمی کردم. بعد یک جاذبه دیگر پیش می آید دوباره در اینجا کم کم یک مقدار دیگر از ولایت شیطان می آید و آن را در خود می گیرد، دو نقطه را می گیرد، سوم را می گیرد، می گیرد تا به یک حدی ...

مرحوم آقا از قول مرحوم آقای انصاری نقل می کردند که می فرمودند: یک نفر بود که به بعضی از مسائل اطلاع داشت، به بعضی از علوم اطلاع داشت، بعضی از تصرفات را می کرد. یک روز من در آن میدان همدان به او برخورد کردم و گفتم دست از این کارهای بردار- کارهای خلاف شرع می کرد، کارهای خجالت آور می کرد، کارهای شنیع می کرد- گفت: با وجود این کارهایی که ما کردیم چگونه ممکن است دیگر رحمت خدا شامل حال ما بشود؟ ایشان فرمودند: تو توبه کن رحمت خدا عام است شامل می شود. او رفت؛ بعد از یک مدت دیگر من او را ندیدم، دو سه سال بعد وقتی که من او را دیدم، دیدم شیطان تمام وجود او را گرفته، دیگر قابل نیست. رو کردم به او گفتم: دست برداشتی تا به اینجا رسیدی! گفت: دیگر نمی توانم. از جمله کارهایی که او انجام

می داد عمل خلاف محصنه به عنوان یک عادت برای او دیگر در آمده بود! توجّه می کنید کار به کجا می رسد؟! اوّل این طور نیست ها، اوّل این جور نیست، با آن کارهایی که می کرد و با آن امور غیرعادی و دخل و تصرفاتی که [انجام داد.] اینها را که می آورد؟ شیطان می آورد می گذارد که بیا این حربه را در اختیار قرار دادم، این وسیله را در اختیار قرار دادم. می آید، می آید، می آید، می آید کم کم، کم کم می شود خود شیطان.

این سوره را همیشه بخوانید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ * مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي أَنْ خَنَّاسٌ، آن شیطان که یوسوس و سوسه می کند در صدور ناس، تا مِنْ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ الناس، 1 تا 6 چه کسانی در صدور ناس و سوسه می کنند؟ دو دسته: یکی اجنه، یکی مردم. این مردم همان هایی هستند که شدند شیطان. شد شیطان. حالا می آید بغل انسان می نشیند هی شروع می کند و سوسه کردن. خیال نکنید این انسان است که بغلتان نشسته، خیال نکنید اینکه برای شما کارت دعوت فرستاده که آقا بیایید اینجا انسان است، این شیطان است. این دیگر شد شیطان.

لذا مرحوم آقا می فرمودند: بترسید از آن زمان و از آن موقعی که در وهله اوّل جزو اعوان شیطان هستید اعوان، کمک کار شیطان هستید، کمک کار ظلمه هستید، به ظلمه کمک می کنید، به ظالم کمک می کنید و از گُرده شما برای رسیدن به مطامع بهره می گیرد و از سکوت شما و کار شما برای رسیدن ... اعوان، کمک می کنید و بعداً بشوید اعیان الظلمه خود ظالم. اوّل عون و بعداً عین، اوّل کمک و بعداً عین، عین عین می شود چه؟ اوّل عون شیطان است و بعد می شود خود شیطان. اینجا دیگر مُهر می زنند اینجا است که خدا می فرماید: خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً ... البقرة، 7 دیگر مُهر باطل می آید روی آن، مُهر باطل می آید روی آن و این قلب دیگر قابلیت و استعداد هدایت را از دست می دهد. انسان باید از اوّل محکم باشد نگذارد بیاید.

مرحوم آقای حدّاد می‌فرمودند: من نشستم فلان شخص عالم از یکی از شهرستان‌های ایران بلند می‌شود می‌آید پیش من می‌گوید: آقا من شاگرد دارم من افراد را دارم تربیت می‌کنم. بعضی از این شاگردان از من سؤالاتی می‌کنند که من نمی‌توانم پاسخ اینها را بدهم - حالا دارد تعریف می‌کند - ایشان می‌فرمودند: تو که نمی‌توانی پاسخ بدهی چرا داری بار اینها را می‌کشی؟ - این را می‌گویند ولی خدا، دارد تذکر می‌دهد - تو که عرضه نداری جواب اینها را بدهی برای چه آمدی مسئولیت تربیت اینها را به دوش گرفتی؟ تو مثل راننده‌ای می‌مانی که نمی‌تواند ماشین براند آن وقت پنجاه تا مسافر سوار می‌کند؟ خب می‌برد تو درّه. آن کسی که پنجاه تا مسافر سوار می‌کند خودش هم از رانندگی و از جاده‌ها اطلاع دارد. آمد تذکر داده شد این قبول کرد سرش را پایین انداخت. رفت دوباره به راهش ادامه داد! ببینید شیطان‌ها بغل آقای حدّاد هم نشسته است. شیطان همه جا هست. همچنین آمده شریک شده و شارِ کُهمُ بیا با اینها شریک شو، رفیق شو کناره‌گیری نکن خوب نیست، ید الله مع الجماعة^۷ انسان باید رعایت جماعت و اتحاد و جمعیت را بکند! «خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو» ها اینها را می‌آییم می‌گوییم‌ها. خوب بلد هستیم.

آقای حدّاد دارد به تو می‌گوید مواظب باش تو داری دستگیری می‌کنی و باری را برمی‌داری که نمی‌توانی این بار را بر دوش بگیری، بفهم! خب بار را بگذار زمین. بعد می‌فرمایند: بار را بر گرده کسی بنداز که بارکش باشد. بیا بینداز به عهده من، آن وقت بین می‌توانم راه ببرم یا نه. اگر لنگ زدم بیا جلوی مرا بگیر - خیلی رُک، ایشان رُک بودند با کسی تعارف نداشتند - بیا بارت را بنداز روی دوش من، اگر لنگ زدم بگو آقا لنگ زدی. لنگ نزدم راحت را داری می‌روی. ایشان با کسی شوخی ندارد. حق که شوخی بردار نیست، حق شوخی بردار نیست.

بنده در همین جلد دوم اسرار ملکوت که راجع به شرح حدیث عنوان بصری است و دارم می‌نویسم چند روز پیش این نکته را در تشخیص استاد، کیفیت استاد و کیفیت راه او نوشته بودم که: وقتی

۷. نهج الفصاحة، ص 45

مرحوم آقا دارند به افراد در هر مرتبه [که هستند] می‌گویند بیا بیا سرای آقای حدّاد، شوخی نکردند. به یکی از دوستانشان که در اینجا است گفتند، به مرحوم آیه الله مطهری - رحمه الله علیه - گفتند آقا بلند شوید بروید پیش ایشان امتحانشان کنید صحبت کنید. این بزرگان که جاهل نبودند، فاضل بودند، درس خوانده بودند، درس داده بودند، به مسائل وارد بودند، اطلاع داشتند، کسی نمی‌توانست اینها را گول بزند، کسی نمی‌توانست اینها را فریب بدهد، کسی نمی‌توانست سر اینها را با جملات زیبا و با عبارات دلنشین کلاه بگذارد، می‌چش باز می‌شود. اینها این جور افرادی بودند. این که الآن با این محکمی و با این استقامت می‌گوید برو پیش این و امتحان کن و بعد بپذیر در پس این کلام چه نهفته است؟ با چه نیرو و چه قدرتی این مطلب را می‌گوید؟ حالا اگر ایشان - من باب مثال مرحوم مطهری - می‌رفتند با آقای حدّاد در بعضی مشکلات و مسائل فلسفی و عرفانی صحبت می‌کردند و آقای حدّاد لنگ می‌زد و گیر می‌افتاد مرحوم آقا دیگر چه جوابی داشت به ایشان بدهد؟ مسئله تمام بود. چه جوابی داشت بدهد؟ بگوید: نه، شما نفهمیدید، شما بروید تسلیم بشوید ده سال دیگر می‌فهمید. می‌گوید آقا برو پی کارت، آقا بگذار برویم پی کارمان چی برود ده سال دیگر، هر جا همین طور است دیگر. در هر مکتب و هر درویشی و هر بساطی و هر دکانی هم همین را می‌گویند. آقا بیا تسلیم بشو حالا بیست سال دیگر می‌بینی. کو؟ من دو سال دیگر می‌میرم، چی را بیست سال دیگر می‌بینی؟! آقا بیا تسلیم شو یا برو دلت را صاف کن، دلت صاف نیست. خب بگو چه جوری صاف کنم؟ صابون بزنم؟ از این چیزهای ظرفشویی بمالم؟ چه جوری صاف کنم؟ راهش را به ما یاد بده. راه یاد بده دیگر آن راهی را که تو رفتی یاد بده ما هم بهره‌مند بشویم ما هم می‌خواهیم به نعمات الهی برسیم. یک چیزی روی هوا بپراندند و یک حرفی بزنند و ... همین طور است، همه جا همین طور است آقا.

اما در اینجا این حرف‌ها نیست بیا ببین و اختیار کن. اگر دیدی و خلاف اختیار کردی فردا مسئولی. اگر ندیدی و اختیار کردی فردا می‌گوید چرا اختیار کردی؟ این راه این است، این مسیر

این است. اوّل ببین، حقّ را تشخیص بده بعد خودت می‌دانی، تا حق را تشخیص ندادی اینجا با جای دیگر از این نقطه نظر هیچ فرقی نمی‌کند. همان چوبی را که در رفتن به جای دیگر در روز قیامت بر ما خواهند زد همان چوب را خدا بر گرده افرادی که در اینجا بیایند و کورکورانه و از روی هوا و شایعات و تبلیغات و بدون تدبّر و تعقل بپذیرند خواهد کوفت، مسئله این است. دو دو تا چهارتا و شوخی بردار هم نیست.

مرحوم آقا فرمودند: برو آقا امتحان کن. می‌رود امتحان می‌کند، می‌آید می‌گوید این سید محیی است.^۸ آنجا همدیگر را نگاه نکرده بودند، با هم صحبت کرده بودند، مطلب گفتند. مگر من ایشان را ندیده بودم، مگر من پدرم را ندیدم، مگر من بقیه را ندیدم؟! شما خیال می‌کنید من همین‌طوری ... ما که تسلیم نبودیم الآن اعتراف می‌کنیم تسلیم نبودیم و فقط غیر از اذیت چیزی برای ایشان نداشتیم - چه عرض کنم دیگر حالا نمی‌خواهم تعبیراتی بیاورم باعث ناراحتی رفقا بشوم - ولی بالاخره دیدیم دیگر، آن را که دیدیم نمی‌توانیم انکار کنیم. همه را دیدیم رفقا، بنده همه را دیدم، همه افراد در همه سطوح، در همه مراتب را دیدیم.

گفت:

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استاد^۹

^۸ . روح مجرد، ص 160.

^۹ 2. دیوان حافظ، غزل شماره 318

انسان باید با اختیار باشد. ها نتیجه‌اش این می‌شود. آن موقع بارت را بر دوش بارکش نینداختی و به همان مرام ادامه دادی نتیجه‌اش این می‌شود که عاقبت عمر به کجا کشیده شد مسیرت به کجا کشیده شد. چرا؟ حالا آن دنیا از تو می‌پرسند چرا دستگیری کردی؟ چرا شاگرد داشتی؟ می‌گویند خودت را چه کردی. به تو چه مربوط است، که گفت بیایی دستگیری کنی؟ که گفت این همه مرید برای خودت جمع کنی؟ که گفت این همه شاگرد برای خودت جمع کنی؟ که گفت جوری آنها را راهبری کنی که آنها تصوّر کنند غیر از تو کسی وجود ندارد؟ آیا راه را برای آنها باز نگه داشتی؟ یا نه، با چهار چشم مواظب بودی که از اینجا به جای دیگر تخطی نکنند، جای دیگر نروند. ترس از چه؟ مبادا ول کنند تو را؟ مبادا تو را رها کنند؟ ها؟ اینها همه چیست؟ **وَمَا يَعْدُهُمْ**. اگر این برود آنجا دیگر تو را ول می‌کند ها! نه آقا دیگر مسجد دیگری نباید رفت، دیگر شما هرچه می‌خواهید در همین جا پیدا خواهید کرد، در همین جا به دست می‌آورید! اگر خواست برود شروع می‌کند تمام نقیصه‌ها و تخیلات خودش را راجع به آنها به این بیان می‌کند که قطعش کند. برود بلند شود برود، بلند شود به آن مجلس هم برود، بلند شود آنجا هم برود، همه مطالب را ببیند، همه را بفهمد، با عقل خودش و با اختیار خودش هر کدام را که خواست بپسندد. به من چه مربوط است؟ به کسی دیگر چه ارتباطی دارد هر کسی باید در راه و در مسیر باشد.

شیطان در اینجا آمد و خراب کرد **أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ** خدایا حالا آمده کار تو به آنجایی رسیده که این چیزی را که از خاک درست کردی به من کَرَّمْتَ. پس آیه قرآن دارد سرّی را بیان می‌کند این سرّ چه بود رفقا؟ همان که آقای حدّاد فرمودند بود. قرآن چیزی نمی‌گوید. فقط همین مقدار می‌گوید **أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ** حالا این طوری شده؟ بگو به من، جواب من را بده **أَرَأَيْتَكَ** یعنی جواب من را بده. دارد به خدا می‌گوید، معنایش این است جواب من را بده. این را که از خاک درست کردی آمدی بر من تفضیل دادی، سرّ خودت را در این گذاشتی؟ حالا که این طور است پس من هم بلند می‌شوم، من هم آدم معمولی نیستم من هم

موجودی هستم که تو به من قدرت دادی، سعه دادی و ظرفیت دادی شروع می‌کنم همه را اغوا کردن، همه را گمراه کردن لَئِنْ أُخِّرْتَنِ اِذَا اُخِّرْتَنِ اگر مرا به تأخیر بیندازی. خدا هم می‌گوید باشد. ما به تأخیر می‌اندازیم. اصلاً خودمان می‌خواهیم، اصلاً خودمان می‌خواهیم. نمی‌گفتی هم مهلت می‌دادیم. لَئِنْ أُخِّرْتَنِ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَنِكَنَّ لجام می‌زنم بر همه ذریه‌اش، فقط یک چند نفری ته کاسه می‌مانند ته غربال، آن کسانی که مخلصین هستند. بقیه به حسب مراتبهم هر کدام در هر مرتبه‌ای که دارند.

حال که رفقا از خصوصیات شیطان و جنود شیطان مطلع شدند اینجا دیگر بحث را تمام می‌کنیم. بنابراین نتیجه‌ای که ما از بحث مربوط به شیطان می‌گیریم:

اول: اینکه خداوند شیطان را بی‌جهت خلق نکرده و خلقت آن براساس مصلحت بود.

دوم: شیطان بر ما ولایت ندارد چنانچه ملائکه هم بر ما ولایت ندارند.

سوم: شیطان به زور و به اجبار ما را به جهنم نمی‌برد بلکه ما با اختیار خود راه شیطان را انتخاب می‌کنیم و از او پیروی می‌کنیم و به آن سمت می‌رویم.

چهارم: اینکه این خلقت و این وسوسه شیطان گرچه یک جنبه منفی دارد ولی یک جنبه مثبت هم دارد. جنبه مثبتش این است که ما به کمال می‌رسیم. اگر شیطان نبود ما به این کمال نمی‌رسیدیم ما در حد ملائکه بودیم. وقتی که ملائکه باشند دیگر خدا انسان را برای چه خلق کند؟ ملائکه هستند دیگر، دیگر منظور از خلقت انسان چه معنایی دارد؟ پس اینکه خداوند انسان را خلق کرد برای اینکه او را به این مرتبه برساند بالاتر از ملائکه برساند و برای رسیدن به او باید اختیار کند و برای اختیار کردن باید جاذبه‌های مخالف هم وجود داشته باشد. پس شیطان به نفع ماست نه به ضرر ما. این جنبه مثبت هم از این نقطه نظر برای او هست.

مطلب دیگر اینکه با تحت سیطره و آن هیمنه شیطانی شیطان قرار گرفتن، نفوس بنی آدم و نفوس اجنه تبدیل به خود شیطان خواهد شد، یعنی این انسان تبدیل می شود به شیطان. وقتی تبدیل به شیطان شد امام صادق علیه السلام می فرماید: هَآنَ عَلَیْهِ الدُّنْیَا وَ إِبْلِیسُ وَ الْخَلْقَ. پس خلق چه کسانی هستند آنهایی هستند که شیطان اند، همه در یک ردیفند.

آن بنده ای که خود را در تحت تسلیم الهی قرار بدهد و امور خود را به او بسپرد بر او دنیا دیگر آسان خواهد شد. دیگر شیطان نمی تواند گولش بزند. هی بیاید بگوید: آقا، شما اگر در این مجلس شرکت نکنید اسم شما دیگر در اینجا نیست. از آن طرف مجلس، مجلس خلاف است چطور من شرکت کنم؟ شما باید بیاید الآن این افراد در این مجلس هستند، شما هم باید بیاید جزو اینها بنشینید تا اسم شما را هم ببرند. شما اگر پای این اعلامیه را امضا نکنید این مسئله به اسم شما تمام نمی شود. انسان نگاه می کند می بیند اعلامیه خلاف است، شرکت در این مجلس خلاف است هان! از آن طرف جاذبه ها آقا افراد آمدند همه چشمشان به شماست که شما بیایید. انسان می بیند شرکت در آن مجلس خلاف است، آن مجلس، مجلس الهی نیست، آن مجلس، مجلسی که نور داشته باشد نیست، آن مجلس، مجلسی که در او اسم خدا باشد نیست. ولی از آن طرف شیطان هی دارد می گوید هی می گوید، هی می گوید هی می گوید، می گوید بالاخره حالا برویم دیگر. یک دفعه می رود، می رود و کارش تمام است.

درست مثل یک شخصی که ناراحتی قلبی دارد دکتر به او گفته آقا باید استراحت کنید شما باید استراحت مطلق کنید بلند می شوند آقا یک مجلسی تشکیل دادیم باید بیایید در آن مجلس شرکت کنید، فرض کنید در مجلس عروسی شما بزرگ خاندان هستید اگر نیاید قضیه چه می شود. خب آقا جلسه را حالا بدون ما برگزار کنید، نه نمی شود آقا اصلاً تمام رنگ و لعاب جلسه به حضور سرکار است و شما نباشید اصلاً اهمیت ندارد. هی می گوید قلبم، بالاخره بلند می کنند می روند در آنجا و می نشینند و سکت می کند و می میرد.

پس آنها مرگ ما را می‌خواهند نه حیات ما را. شیطان مرگ ما را می‌خواهد، این مردم مرگ ما را می‌خواهند مرگ ابدی. این مرگ که فردا انسان می‌میرد هر کسی باید به یک نحوی بمیرد. این مردم مرگ ما را می‌خواهند، این دنیا مرگ ما را می‌خواهد و این جاذبه‌ها و تعلقات همه اینها مرگمان را می‌خواهند. این را ما باید بدانیم. لذا در آیه می‌فرماید: **مِنَ الْجَنَّةِ وَ النَّاسِ النَّاسِ**، 6 گروه شیطان و جنود شیطان از اجنه هستند و از مردم. اجنه می‌آیند در باطن و مردم هم می‌آیند از ظاهر و سوسه می‌کنند. ظاهر و باطن دست به دست هم می‌دهند دخل ما را می‌آورند.

لذا از این دفعه باید بدانیم‌ها تا وقتی یکی می‌آید پیش ما حرف می‌زند می‌خواهد و سوسه کند زنگ به صدا درمی‌آید بفهمیم شیطان آمده. تا اگر انسان یک جا می‌رود یک تقاضای خلاف از یکی دارد می‌شود، انسان را به و سوسه می‌اندازد بدانیم که شیطان آمده. تا وقتی انسان را دعوت می‌کنند کارت برای انسان می‌فرستند، آقا در اینجا بیایید و در آنجا بیایید و انسان می‌داند شرکت در اینجا معصیت است و این مجلس، مجلس الهی نیست. بدانیم این دعوت از طرف شیطان آمده، این کارت قشنگ، زیننده با خط قشنگ و اکلیل، شیطان هم دعوت می‌کند دیگر می‌گذارد در پاکت خوب و خیلی عالی می‌آورد در آنجا.

یک شخصی برای بنده نامه‌ای نوشته بود و در آن نامه نعوذ بالله القابی بکار برده بود که بنده شرم دارم که آنها را بیان کنم. بنده در جواب نوشتم این دفعه اگر یکی از این القاب را بیاورید نخوانده نامه‌تان را پاره می‌کنم در سطل آشغال می‌اندازم. جناب محترم، جناب آقای طهرانی والسلام همین. هان این نامه نامه چیست؟ شیطان فرستاده، در آن دستورالعمل است در آن بیان حکم شرعی است! ولی فرستنده کیست؟ مواظب باش شیطان آمده. خوش آمد ببین چه لقب‌های خوبی به تو دادند خیلی خوب است. بله، ما قابل نیستیم، چه عرض کنیم ما قابل این مطالب را نیستیم ولی ... چرا دروغ داری می‌گویی؟ خیلی هم قابل هستی چه کسی گفته قابل نیستی؟ شکسته نفسی می‌فرمایید؟

حالا فهمیدیم مابین حق و باطل چقدر فاصله است. تعریف خلاف می کنند چرا می گویی قابل نیستیم بزن تو دهندش چرا نمی زنی تو دهند؟ ما قابل نیستیم، چرا دروغ می گویی؟ خیلی هم قابل هستی. چرا دروغ می گویی؟ جواب دادن به ما قابل نیستیم و این حرف ها به ما نمی خورد و این حرف ها را کسی ...، این حرف ها چیست آقا؟ قبل از اینکه بگویی ما قابل نیستیم شیطان رفته در تمام تاروپود وجودت لانه کرده. این ما قابل نیستیم را شیطان دارد می گوید اشتباه نکن تو نمی گویی. او دارد می گوید قابل نیستیم، او دارد تواضع می کند، او دارد شکسته نفسی می کند- این مطالبی را که خدمت رفقا دارم می گویم اسرار سلوک است ها!- او دارد از زبان تو تواضع می کند این تواضع نیست این شرک و کفر است. او دارد از زبان تو عذرخواهی می کند.

یک بنده خدایی بود می گفت از فلان جا برای من یک نامه دادند که اللهم کن لولیک فلان اسم بردند فی هذه- لا اله الا الله، لا اله الا الله- و بعد این مطالب را با یک خنده ای می گفت. ولی من گفتم نه، من قابل نیستم و این حرف ها! عجب! اللهم ... نعوذ بالله، کجا ما داریم می رویم؟ به کجا داریم می رویم هان؟ این مسکین نمی داند که با رو به زمین خورده و این قابل نیستیم را شیطان دارد می گوید. [گفته بود] من در جواب نوشتم: نه ما قابل این القاب نیستیم. شیطان دارد جواب می دهد قابل نیستیم، شیطان دارد تواضع می کند! مرد حق آن پدر من بود که وقتی یک نفر آمد پایش را ببوسد چنان با عصا بر کمرش زد گفتیم این کمرش دوتا شد. پای من را می بوسی؟ هان؟ بازی درمی آوری، مرا داری بازی می دهی؟ این دیگر آن کاری که می کند شیطان نیست این خودش دارد می کند. و بلند گفتند برو گم شو! باز برو گم شو! در صحن حضرت معصومه سلام الله علیها با چشم خودم دیدم یک نفر از این اقطاب دراویش داشت می آمد چند نفر هم با یک متر فاصله از عقب، یک مرتبه دو نفر از آن طرف آمدند تا به این رسیدند افتادند به حال سجده پای این را بوسیدند و ایشان همین طور بزرگوار، قشنگ، خیلی منظم و مرتب ایستاد تا آنها مراسم و آداب سلوک را- آن دولوک است نه سلوک!- کاملاً به نحو احسن انجام دادند بعد اذن و ترخیص

فرمودند که اینها بروند و به آن چهار نفر ملحق بشوند شدند شش نفر. **يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ** هود، 98 خودش و تمام دارودسته‌اش را می‌آورد با سر همه را می‌اندازد در جهنم. تمام اینها چیست؟ آن می‌شود کلک و حقه‌بازی، این می‌شود حقّ. التفات کردید؟! در مقابل حق شوخی نباید کردها! بجنبید زده، یک کمی یک فکر بیاید زده. او هم دارد دستگیری می‌کند، او هم دارد ارشاد می‌کند دیگر خدا به داد ارشاد او برسد! حالا چه اسمی دارد دیگر او دارد ارشاد می‌کند! او می‌شود مرد حق. و ما در این قضیه از پدرمان حکایت‌ها داریم، یک انبان من حکایت دارم از این‌گونه مواردی که نشان می‌دهد، بالاخره انسان می‌فهمد. ما که هیچ، افرادی که با ایشان ارتباط نداشتند می‌فهمیدند. این مسیر مسیر است.

خودم خسته شدم. هرچه صبر کردیم رفقا بگویند خسته شدیم آنها هم الحمدلله همت بلند است و اشتیاق عالی است و نفوس نفوس مستعده و نقصان از ماست دیگر چه کنیم که ظرفیت ما محدود است. حالا شاید یک مختصری تئمه‌ای مانده باشد ان شاءالله برای جلسه بعد.

امیدواریم خداوند متعال ما را نسبت به وظائف خود آگاه کند و راه را چنان برویم که بزرگان رفته‌اند و متوجه باشیم بر اینکه این مسئله را دائماً بزرگان، مرحوم آقا تذکر می‌دادند که قبل از اینکه ما به جهات دیگر فکر کنیم، من می‌خواستم راجع به این قضیه در تئمه صحبت‌م عرض کنم که دیگر توانمان تمام شد و دیگر آن کلام مرحوم آقا که می‌فرمودند: باید شیطان را سهل بگیرد چه معنایی دارد حالا یک اشاره‌ای می‌کنم.

مرحوم آقا می‌فرمودند: کاری بکنید قبل از اینکه شیطان بخواهد بیاید قبلاً خودمان را در نظر بیاوریم، این مهم است، قبل از اینکه آن بخواهد بیاید وسوسه کند باید بدانیم که خودمان در این وسط چه موقعیتی پیدا می‌کنیم. آن وقت وسوسه او دیگر کارگر نیست. نه اینکه ما خودمان را فراموش می‌کنیم و وسوسه او را در نظر می‌آوریم، خودمان را از یاد می‌بریم آن وقت کلمات

می آید در نزد ما جلوه می کند. قبل از اینکه آن کلمات بخواهد بیاید خودمان یک لحظه به خودمان فکر کنیم: خودت چه می شوی در این وسط؟ سعادتت چه می شود در این وسط؟ عاقبتت چه می شود در این وسط؟ وقتی که این آمد اگر هم آن کلام بیاید کمرنگ است، آن رنگ و جذابیت خودش را ندارد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد